

ووی از محمد بن داود المعروف بخادم القنبر ووی از ابوالعباس سوادیس ووی از ابوالقاسم
 ابن رمضان ووی از ابو یوسف سوری ووی از عبد الواحد بن زید ووی از کبیر
 ابن زیاد قدس الله تعالی از واجهه ووی از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 تعالی عنه ووی از حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم که از کرم الشیخ و کرم الله
 علاءه الودع سمعان قدس الله تعالی سره فی بعض مصنفاته **شیخ محمد الکریمی**
الکریمی قدس کنیت وی ابوالحسن است و نام وی حمد بن عمر الجبوقی و لقب وی
 کبری و گفته اند که وی کبری اذان لغت کردند که در لوان جوانی که تحصیل علم نمود
 با هر که مناظره و مباحثه کردی بر وی غالب آمدی فلقبوه بهذا التیاب الطائفة الکریمی
 ثم غلب علیه ذلك اللقب فحذفوا الطامة و لقبوه بالکریمی و هذا فضل وجهه صحیح
 فقله جماعة من اصحابه ممن یوثق بهم و قال بعضهم هم مشهور بفتح الیا الموحدة
 ای هو شیخ الکریمی جمع تکسیر الکریم و الصحیح الاول کذا فی تاریخ الامام الکریمی
 رحمه الله تعالی و وی شیخ ولی تراش بن گفته اند لیسبیا که در علمیات و جرد
 نظریه یا رکش بر هر که افتادی بر تنه و لایت رسیدی روزی با زکریا بر سیبیل
 تخرج بخانه شیخ در آمد شیخ حالت قوی داشت نظریه برین با زکریا ان افتاد
 در حال بر تنه و لایت رسید شیخ بر سید کار کدام مملکتی گفت از فلان مملکت
 وی را اجازت نشاد نوشت تا در مملکت خود خلق باخوانش کند روزی
 شیخ با اصحاب خود نشستند بودند باری در هوا صغوه را در نیال کرد بود ه

معنی ذکر کرده است شیخ زکریا
 علامه الدرر له در بعضی مصنفات
 خود
 اول کتاب معجم و ششید بن و ابو یوسف
 الحنفی بکرم خواجه و سکون یاب نشانه
 محتایه و فقه و او کسوف است
 معجم در زمانه غالب آمدی بر خیم و یا
 با سبب لقب نهادند بطایفه کبری شیخ
 کرمه و زکریا و ابن قسبر و علی بن
 بعد از ان لفظ طامة را انداختند و آنست
 بکبری نزد و ان وجهی است که ذکر کرده
 جماعتی از اصحاب کوفی از آنها که ایشان گفته
 و گفته اند معنی کبری که بوده است شیخ
 با ابو یوسف و وی شیخ بزرگ است و کبری معجم
 کبر است لیکن وجه صحیح جان وجه اولست
 که معنی است و با ابو یوسف ساکن امام باقر
 جیش ذکر کرده است

نظر

نظریه بران صغوه افتاد صغوه بر کشت و با زکریا گفته پیش شیخ فرود آورد
 روزی تحقیق و تفریح اصحاب هفت معرفت شیخ سعد الدین حموی را رحمه الله تعالی
 که یکی از سرداران شیخ بود بخاطر که شتاد آبادی است کسی باشد که صحبت او در هر یک
 از کند شیخ بخود فرست داشت رخاست و بدو خاقانه رفت و با ایستاد ناگاه کسی
 بخار سید و ایستاد و دو نبال میخاست شیخ را نظر بروی افتاد در حال نظر نشین
 یافت و متحیر و بیخود شد و روی از شهر بگریزید و بکورتستان رفت و سرزمین
 و مایلید تا آورده اند که هر جا که می آمد و میرفت قریب به پنجاه و شصت سال کرد
 کرد و حلقه کردی و دست پیش دست نهادندی و آواز زدندی و هیچ نخوردندی
 و بجز هفت با ایستادندی عاقبت با آن مردیکه شیخ فرمود تا برادری کرد و بر سر
 قبری وی عمارت ساختند شیخ در هر روز پیش یکی از شاگردان محی السنه که سید
 عالی داشت کتاب شرح السنه را میخواند چون با او سر رسید روزی در حضور
 استاد و جمعی از ائمه نشستند بودند و شرح السنه میخواندند و روشی در آمد
 کردی مانی ششاخته اما از مشاهده وی تغییر تمام شیخ راه یافت چنانکه بجای فرود
 نماند بر سید که این چه کسست گفتند **بابا فوج تریبیت** رحمه الله تعالی که از جد
 میزد و بان و مجبور بان خراسان سبجانه شیخ آن شش بفرار بود چون با مداد میزد
 استاد آمد و التماس کرد که بنویزید که زیارت بابا فوج رویم استاد با اصحاب
 موافقت کردند در خاقانه بابا فوج خاری بود بابا شادان نام چو در اینجا

کرمه و زکریا